

تفسیر تطبیقی سوره توبه

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه دوم (۱۴۰۱/۱۰/۲۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تتمه بحث در موضوع محوری سوره

در جلسه قبل آخرین مطالبی که عرض شد، پیرامون موضوع محوری سوره بود. برای آن که آن بحث جمع بندی شود، مطالبی را دوباره تکرار می‌کنم و نکاتی را اضافه می‌کنم.

عرض شد که از تحلیلی مجموع سوره به این نتیجه می‌رسیم که اراده تخلف ناپذیر خداوند سبحان به این تعلق گرفته که دین اسلام بر همه ادیان غلبه و ظهور پیدا کند و این مفاد آیه ۳۳ همین سوره است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

غلبه دین اسلام به این معنا و به این شکل مستلزم برچیده شدن شرک و نفاق، و مظاهر و حاملان شرک و نفاق است. بدهی است تا شرک و حاملان آن - یعنی مشرکان، منافقان و اهل کتاب - برچیده نشوند، دیگر این غلبه و ظهور نهایی دین صورت نمی‌گیرد. پس این غلبه مستلزم برچیده شدن شرک، نفاق و کفر است. این برچیده شدن شرک و نفاق راهبرد دین اسلام است، راهبردی که این سوره منظم می‌کند. آیات ناظر قتال با هر یک از گروه‌ها نیز در همین راستا بود.

اطلاق "الکفار" در آیه ۱۲۳ بر مشرکان، منافقان و اهل کتاب

جامع این معنا در آیه ۱۲۳ همین سوره آمده است. در بخش‌های دیگر سوره گاهی می‌گویید با منافقان جهاد کنید، گاهی می‌گویید با مشرکان جهاد کنید و گاهی می‌گویید با اهل کتاب جهاد کنید؛ در آیه ۱۲۳ این سه را جمع کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» دیگر سخن از شرک، و نفاق و اهل کتاب نیست، همه را در غالب "کفر" جمع کرده است. ان شاء الله معنای تفصیلی این آیه، در هنگام بحث از آیه خواهد آمد.

خود این تغییر سیاقی که از منافقان، مشرکان و اهل کتاب به کفار اتفاق افتاده است و این که فرمود هر گروهی از مومنین و هر جامعه‌ای از جوامع اسلامی باید با کافرین مجاور خود جهاد کنند، این آن جامعیت را می‌رساند و حرف آخر در این موضوع را آیه ۱۲۳ می‌زند.

در بحث‌های آتی و تفسیر آیات، عرض خواهد شد در همین سوره (آیه ۲۶) از مشرکان به "کفار" یاد کرده است. از منافقان نیز در همین سوره (آیات ۵۵، ۸۵، ۱۲۵) به "کفار" یاد شده است. در آیه ۳۲ از اهل کتاب به کافران یاد کرده است. بنابراین قرآن اصطلاح "کافرین" را برای این سه گروه بکار می‌برد. گروه‌های دیگری هستند یا نیستند، باید بررسی شود.

سوال: قرآن کریم اطلاق کافران بر اهل کتاب نکرده، بلکه آنان را قسیم کافران قرار داده است؟

پاسخ: قرآن کریم اهل کتاب را قسیم "مشرکان" قرار داده است، اما قسیم "کافران" قرار نداده است. فرق است بین کفر و شرک. در آیه ۳۲ همین سوره می‌گوید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» اهل کتاب اراده کردند که نور خدا (اسلام) را خاموش کرده و از بین ببرند؛ ولی خداوند نور خودش اتمام کرده و گسترش «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». در این آیه اطلاق کافران بر اهل کتاب شده است. در آیات دیگر هم اطلاق "کفر" کرده است؛ اما نه به صورت وصفی (الکافر)؛ بلکه به صورت فعلی: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^۱ پس کفر بر اهل کتاب هم اطلاق می‌شود.

بنابراین "الکافرون" در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» بر این سه طائفه اطلاق شده و "الکافرون" عنوان جامع این سه طائفه است.

غلبه نهایی اسلام، تدریجی و با اسباب طبیعی

نکته دیگر این است که اگر اراده الهی بر غلبه نهایی و جامع دین اسلام و همه مکاتب توحیدی و غیر توحیدی تعلق گرفته است، این اراده، اراده دفعی و خارق العاده نیست. این نیست که خداوند در یک آن مشرکان را از بین ببرد و یک جامعه مومن آرمانی ایجاد بکند که آنان حامل این دین باشند. شما می‌دانید غلبه دین اسلام بر سائر ادیان، به غلبه پیروان حقیقی دین اسلام است. تا این دین اسلام پیروان حقیقی نداشته باشد، نمی‌توان غلبه نهایی پیدا کند. همچنان که بدون از بین رفتن مشرکان، شرک از بین نمی‌رود، بدون حضور چنین مؤمنان باز آن غلبه رخ نمی‌دهد.

^۱ مائده: ۷۳.

حال این غلبه، یک غلبهٔ آنی و خارق العاده نیست. از این آیه و آیات مشابه استفاده می‌شود این غلبه، غلبهٔ تدریجی است. "اظهار در «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» که به صورت مضارع آمده، گویای این مطلب است. آیات مشابه، در «يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ»^۲ "محق" را به صورت فعل مضارع آورده که دلالت بر تدریجی بودن است.

هر ارادهٔ تدریجی خداوند متعال، سوار بر علل و اسباب طبیعی خود است. پس خداوند متعال اراده کرده است که از طریق علل انسانی و طبیعی دین را گسترش داده و شرک و مظاهر آن را از بین ببرد. آن سبب طبیعی همان جهاد است، جهادی که مؤمنان حقیقی و راستین حامل و متولی آن هستند.

این خارق العاده نیست و تدریجی است. حال آیا این تدریج از زمان بعثت تدریج شروع می‌شود یا در برههٔ خاصی همچون چند سال عصر ظهور به صورت تدریجی خواهد بود؟ این بحثی است که ان شاء الله در آیهٔ خاص خود باید مورد بررسی قرار بگیرد.

تبیین ویژگی‌های مؤمنان جامعهٔ آرمانی اسلام در آیاتی از این سوره

بخشی زیادی از آیات دیگر سوره، در تبیین ویژگی‌های مؤمنانی است که می‌خواهند این اراده را محقق کنند، یعنی اسلام را گسترش داده و شرک را از بین ببرند. ارادهٔ الهی آن است که جامعه‌ای با ویژگی‌های خاصی تحقق یابد، در این آیات به تبیین این ویژگی‌ها پرداخته می‌شود.

بخشی از این ویژگی‌ها، ویژگی‌های فردی است؛ مثل آیهٔ ۱۱۲: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الزَّكَوٰتُونَ السَّاجِدُونَ...» که در وصف مجاهدون است؛ چرا که آیهٔ قبل بشارت به مجاهدین است. می‌گوید آن مجاهدینی که جان و مال خود را در راه گسترش اسلام و غلبهٔ باطل قرار داده‌اند، این مجاهدین چنین اوصافی دارند. پس چنین مجاهدینی باید باشند تا غلبهٔ نهایی دین تحقق یابد.

بخشی از ویژگی‌ها، ویژگی‌های اجتماعی است. اولین ویژگی اجتماعی تبری کامل از اسلام‌ستیزان است؛ مثل آیات نخستین همین سوره، آیه ۱۱۳ همین سوره و آیه ۱۶ این سوره که ناظر به تبری جامع است. «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» مؤمنان حق ندارند استغفار داشته باشند. استغفار فرع بر ولایت و محبت است. نفی استغفار، یعنی نفی ولایت، محبت و پیوند و ارتباط روحی داشتن.

^۲ آل عمران: ۱۴۱.

ویژگی دوم اجتماعی این افراد، ولایت درونی است. در میان خود و نسبت به یکدیگر ولایت داشته باشند، با یکدیگر تواضع، محبت و احسان داشته باشند. آیه ۷۱: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ». پس بیگانگی، بیزاری، جدایی، قطع اختلاف، عزت در مقابل مخالفین دین، تواضع، محبت، دوستی و پیوند در میان خودشان. این هم ویژگی دیگری جامعه و افراد این جامعه است.

سومین ویژگی اطاعت محض و کامل از اوامر ولایی پیامبر اکرم و هر رهبر دینی که قرآن کریم او را رهبر دینی می‌شمارد؛ لذا در برخی از آیات می‌گوید از پیامبر پیروی بکنید و در برخی می‌گوید از رهبر دینی باید پیروی بکنید تا بتوانید این هدف را محقق کنید؛ مثل آیه ۱۲۰ توبه: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ» هیچ کدام از شما مسلمین حق ندارید که خودتان را مقدم بر رسول خدا بکنید، جان خودتان را مقدم کنید، یعنی جانتان باید فدای جان رسول الله باشد و حق تخلف هم ندارید. در آیات دیگر هم دارد: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۳ نفرمود "کونوا من الصادقين" چون نمی‌شود از جمله "الصادقين" شد. - "صادق" بودن تلازم با عصمت دارد. - فرمود "مع الصادقين" یعنی همراهشان باشید و از آنان پیروی بکنید. پس مراد آیه آن است که در جامعه افرادی هستند که از نظر ما "صادق" مطلق هستند. آن‌ها زمام امور و این حرکت را در دست می‌گیرند و شما باید از آن‌ها پیروی بکنید. این که در روایات حضرات فرموده‌اند "صادقین" ما اهل بیت هستیم،^۴ به همین دلیل است.

نکته دیگر آن است که از آن جا که فرمود با "صادقین" همراه باشید؛ می‌رساند در هر زمانی "صادق" باید باشد که زمام این حرکت را بر عهده بگیرد و مومنین و مسلمین از او در راستای آن هدف، اطاعت محض بکنند.

ویژگی چهارم؛ شوق و عزم راسخ به جهاد مالی و جانی و هجرت است. زمانی می‌توان جز این هدف و جامعه آرمانی بود که شوق به جهاد مالی و جانی و هجرت داشته باشید.

پس این بخش از آیات هم یک اتصال و پیوند موضوعی با آیات دیگر پیدا کرد.

^۳ توبه: ۱۱۹.

^۴ کافی، ج ۱، ص ۲۰۸: «عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: «إِنَّا عَنَى» وَهَمَان: «قَالَ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام): «الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَيُّمَةُ»».

اشاره به این ویژگی‌های در آیات دیگر سور

خلاصه ویژگی‌هایی که در این سوره برای مومنان راستین و جامعه آرمانی بیان شده، در آیات دیگر در دیگر سوره‌ها نیز آمده است: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ» شما اگر در راستای این هدف (هدف گسترش نهایی اسلام بر جهان) حرکت نکنید، ما قومی دیگر را می‌آوریم که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۵.

مراد از "یحبههم و یحبونه" همان ویژگی‌های فردی است که در این سوره آمد: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الزَّكَوُونَ السَّاجِدُونَ...»؛ چرا که خداوند می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»^۶. «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»^۷ قرب و محبت و امثال آن‌ها را متفرع بر سجده و رکوع و امثال آن کرده است.

در ادامه می‌فرماید: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۸ این هم ویژگی‌های اجتماعی این جمعیت است که در سوره توبه به صورت دیگری تبیین شده است.

درسوره فتح نیز به همین منوال است. هنگامی که می‌خواهد حاملین زاستین دین پیامبر در طول تاریخ را بیان کند، باز همین دو دسته ویژگی را می‌آورد: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۹ به دو ویژگی اجتماعی اشاره می‌کند:

۱. جهاد و تبری: "اشهداء على الكفار"

۲. تواضع و ولایت در میان مؤمنان "رحماء بينهم"

در ادامه می‌فرماید: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»^{۱۰} رکوع و سجده اوج عبودیت است. تمام عبادت‌ها برای این است که به حقیقت رکوع و سجده برسیم.

^۵ مائده: ۵۴.

^۶ بقره: ۲۲۲.

^۷ علق: ۱۹.

^۸ مائده: ۵۴.

^۹ فتح: ۲۹.

^{۱۰} همان.

آیات ۳۲ و ۳۳ در مقام بیان رسالت جامعه اسلامی

نکته دیگر این است که مفاد آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه^{۱۱} بیان یک آرزو نیست، بیان یک رسالت است. نمی خواهد بگوید خداوند چنین آرزویی دارد. می خواهد بگوید خداوند چنین رسالت و وظیفه‌ایی برای شما قرار داده است. حال که رسالت شد، هر چند قطعی التحقق است؛ ولی از مجرای مسلمانان است.

بنابراین این آیات رسالت و وظیفه جامعه اسلامی را در طول تاریخ معرفی و تعیین می کند. صرف قرار دادن یک غایت تشریحی نیست که اگر بخواهید به آن می رسید و اگر نخواهید، به آن نخواهید رسید. این غایت قطعاً محقق می شود و از طریق جامعه دینی هم محقق می شود؛ پس بر شما واجب است که این رسالت خود بدانید و در این راستا حرکت کنید.

بنابراین معیار مسلمان بودن، و ایمان راسخ داشتن همین است که آیا در راستای این هدف است و آن را رسالت خود می داند یا نه؟

نهایت سخن در موضوع محوری سوره

مجموع این حرف‌ها را کنار هم بگذاریم، می بینیم یک پیوند نسبتاً معقول و قابل دفاعی بین آیات این سوره و ریز موضوعات آن هست. اگر بخواهیم محتوای کلی سوره را جمع بندی کنیم که فضای کلی سوره یا به بیان دیگر غرض و موضوع محوری سوره چیست، می گوییم: «تبیین رسالت، راهبرد، چالش‌ها و الزامات جامعه اسلامی در طول تاریخ». این آن چیزی است که از تحلیل این سوره به ذهن ما رسیده است. اگر این پذیرفته شد و منطقی و قابل دفاع شد، فضایی می شود بر تمام آیات سوره و در هنگام تحلیل آیات سوره باید نظر به این فضا و غرض کلی سوره داشته باشیم.

^{۱۱} «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

بخش دوم؛ تفسیر آیات سوره

تفسیر آیه اول

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

بررسی نکات ادبی آیه

این آیه نکاتی ادبی دارد که باید به اجمال بررسی شود تا در مرحله بعد ببینیم پیام کلی آیه چیست؟

معنای لغوی براءت

اولین نکته معنای براءت است. ابن فارس دو اصل برای این ریشه بیان می‌کند: «فأما الباء و الراء و الهمزة فأصلان إليهما ترجع فروع الباب: أحدهما الخلق يقال بَرَأَ اللهُ الخلقَ يَبْرؤُهُم بَرَاءً. و البارئُ اللهُ جَلَّ ثناؤه ... و الأصل الآخر: التَّبَاعُدُ مِنَ الشَّيْءِ وَ مُزَايَلَتُهُ»^{۱۲} از نظر ایشان این ریشه دو معنا دارد، یکی به معنای خلق و دیگری به معنای دوری کردن از یک شیء، جدا شدن و کنده شدن از اوست.

راغب هم معتقد است: «أصل البُرءِ و البَرَاءِ و التَّبَرِّي: التَّقْصِي مما يكره مجاورته»^{۱۳} یعنی فاصله گرفتن و جدا کردن از آن چیزی که انسان از مجاورت با آن کراهت دارد.

مرحوم طبرسی فرموده: «معنى البراءة انقطاع العصمة»^{۱۴}، عصمت را هم ایشان به معنای منع گرفته است، معصوم یعنی کسی که از ارتکاب گناه و ... منع می‌شود. برخی هم به معنای حفظ گرفته‌اند، که با این معنا قابل جمع است، چرا که لازمه منع، حفظ است. گویا با براءت آن علقه و پیوند و ممنوعیت از بین می‌رود. تا به حال پیمان و میثاق مسلمانان و مشرکان، مسلمانان را از قتال و ضربه زدن به مشرکان منع می‌کرد. با براءت این منع از بین می‌رود.

^{۱۲} معجم مقاییس اللغة [ط: مکتب الاعلام الاسلامی]، ماده «برأ»، ج ۱، ص ۲۳۶.

^{۱۳} مفردات الفاظ القرآن [ط: دار القلم]، ماده «برأ»، ج ۱، ص ۱۲۱.

^{۱۴} مجمع البیان [ط: ناصر خسرو]، ج ۵، ص ۵.

مفسرانی مثل رشید رضا^{۱۵} و علامه طباطبائی (ره)^{۱۶} با تکیه بر معنایی که راغب بیان کرد، آیه را معنا کرده‌اند.

ابن عاشور هر چند تصریح نکرده ولی او نیز مطابق معنایی که راغب گفته به تفسیر آیه پرداخته است. می‌گوید: «و البراءة الخروج و التفصی مما يتعب و رفع التبعة»^{۱۷} براءت یعنی خارج شدن، از آن چیزهایی که زحمت و رنج دارد. یکی از این مکروهات، همین رنج و سختی است. این که براءت را ایشان به تفصی معنا کرد، همان معنای راغب هست.

مقام معظم رهبری: «براءت یعنی بی‌زاری جُستن از چیزی روحاً و فکراً و فاصله گرفتن از آن»^{۱۸} ظاهراً ایشان معنای لغوی نیستند، میخواهند پیام و معنای کلی آیه را بگویند. چون بی‌زاری جستن روحاً و ذهناً نه در تعریف مثل راغب و طبرسی بود و نه در تعریف دیگر لغویونی که دیده‌ام. ممکن است در آیات دیگری مراد خداوند از براءت همین بی‌زاری جستن فکری و روحی باشد مثل آیه ۴ ممتحنه که جلسه عرض شد و براءت در آن به همین معناست؛ اما این که در این آیه هم به این معنا باشد، نیازمند دلیل است؛ چون در این آیه ظهور در نقض پیمان دارد. «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» براءت از معاهده یعنی فسخ و لغو معاهده.

ترکیب آیه

اما بحث بعدی ترکیب این آیه است. چون این مباحث دقیق و تحلیل مفسران را مشخص می‌کند ما بدان می‌پردازیم.

«بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ»: عمده مفسران مثل رشید رضا،^{۱۹} مقام معظم رهبری (دامت برکاته)^{۲۰} و مفسران پیش از ایشان، همگی "براءة" را خبر مبتدای محذوف گرفته‌اند.

^{۱۵} ر.ک: تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

^{۱۶} ر.ک: المیزان في تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۴۶.

^{۱۷} التحرير و التنوير، ج ۱۰، ص ۱۲.

^{۱۸} تفسیر سورة براءت، ص ۴۳.

^{۱۹} ر.ک: تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

^{۲۰} ر.ک: تفسیر سورة براءت، ص ۴۲ و ۴۳.

ابن عاشور "براءة" را مبتدا و "من الله و رسوله" را خبر آن می‌داند. مسوغ این ابتدای به نکره تنوین تنويع بر سر آن است. تنوین تنويع، یعنی می‌خواهد بگوید این براءت یک براءت خاص و ویژه است و عام نیست. مثل: «كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ» یعنی یک کتاب خاص و ویژه ای نازل شده است.^{۲۱} اگر مطابق دیدگاه ابن عاشور پیش برویم، کمک می‌کند به معنایی که آیه می‌خواهد بگوید. و ملاحظه‌ایی که در کلام مقام معظم رهبری است، این جا روشن‌تر می‌شود. چرا که در آیه براءت خاص مراد استف نه براءت عامه که براءت روحی و فکری باشد.

مخاطب "عَاهِدْتُمْ"

برخی مثل ابن عاشور^{۲۲} و رشید رضا^{۲۳} معتقدند ضمیر در "عاهدتم" به "مؤمنان" بر می‌گردد. برخی مثل مرحوم علامه طباطبائی^{۲۴} گفته‌اند می‌تواند به مؤمنان و پیامبر بزرگوار اسلام برگردد. عاهدتم هم شامل پیامبر بشود و هم شامل مؤمنان بشود. براءتی است از خدا و رسول خدا از آن پیمانی که شما و رسول خدا با مشرکان بستیتید. پیامبر اکرم عاقد این پیمان و شما مجری این پیمان بودید. پس **عَاهِدْتُمْ** شامل هر دو می‌شود.

نکات فرعی دیگری نیز در آیه وجود دارد که وارد آن نمی‌شود، از جمله این که چرا واژه "الله" یا "رسول" آمده و انتسابش به "الله" و "رسول" چیست. این‌ها بماند تا به بحث‌های مهمتری برسیم.

آیه در مقام بیان حکم شرعی یا بیان تاکتیک؟

آیا این آیه دارد پیام کلی به ما می‌دهد و آن پیام کلی یک حکم شرعی است یا حکم شرعی نیست. به بیان دیگر آیا براءت به همان معنایی که به آن رسیدیم (نقض پیمان) حکم تشریح جدید است یا حکم تشریح جدید نیست؟ برخی از مفسران اهل سنت مثل بغوی^{۲۵} گفتند این آیه ناظر به یک حکم شرعی جدیدی نیست. در واقع این آیه عمل به آیه ۵۸ انفال است: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» اگر با کسی پیمان بستنی و معاهده بستنی و ترسید از این که آن‌ها خیانت کنند، یعنی علائم خیانت آشکار شد، شما پیش دستی نکنید و به آن‌ها نقض عهد را اعلام نکنید. ایشان و برخی گفته‌اند چون پیامبر به جنگ تبوک رفت، برخی از قبائل عرب و مشرکان

۲۱. ر.ک: التحرير و التنوير، ج ۱۰، ص ۱۲.

۲۲. همان.

۲۳. تفسير المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

۲۴. الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۱۴۶.

۲۵. تفسير البغوي [ط: دار احياء التراث العربي]، ج ۲، ص ۳۱۴.

معاهده خود با پیامبر را نقض کرده و شروع به ترویج شایعات کردند. پیامبر اکرم (ص) از جنگ تبوک که برگشت، معاهده را فسخ کرد. که این عمل به آیه ۵۸ انفال است.

ثمره این مسأله چیست؟ یک ثمره آن از حیث اعزام امیر المؤمنین به مکه برای ابلاغ دارد و یک ثمره دیگری دارد.

ابن عاشور معتقد است؛ در این آیه خداوند اذن به پیامبر داد که نقض عهد بکند.^{۲۶} اذن تکوینی داریم که قطعاً این جا اذن تکوینی نیست. اذن تشریحی در احکام داریم که معنای جامعی دارد که هم با وجود می‌سازد، هم با استحباب و هم با جواز سازگاری دارد. اگر این باشد، با ظاهر آیه سازگار نیست که درش حتمیت و ضرورت است.

رشید رضا معتقد است، آیه در مقام بیان حکم خاص و تشریح خاص است.^{۲۷}

مقام معظم رهبری: این آیه از قبیل احکامی که در دیگر سوره‌ها برای مشرکین آمده است، نیست. بلکه از نوع تاکتیک است و تاکتیک‌ها عوض می‌شود. در یک زمان اقتضا می‌کند معاهده داشته باشید و در یک زمان اقتضا می‌کند، که معاهده نداشته باشید.^{۲۸} این را باید بعداً بحث کنیم که یعنی چی؟

مرحوم علامه طباطبائی^{۲۹}: این آیه متضمن حکم شرعی است نه این که مفادش حکم شرعی محض باشد. این فرمایش ایشان بازگشت به یکی از مبانی زبان‌شناسی ایشان در تفسیر قرآن دارد. ایشان می‌فرماید ادب قرآن به گونه‌ای است که در تشریحات، تشریح حکم را فقط به خود نسبت داده و هیچ کس حتی پیامبر را شریک در حکم قرار نداده است. یعنی تشریح انحصاراً فعل خداست و پیامبر (ص) نقشی در تشریح ندارد. داب قرآن در آیات این است. چون در این آیه نام پیامبر (ص) در کنار نام خداوند آمده است، پس این آیه در مقام تشریح محض نیست؛ چرا که اگر تشریح محض باشد باید بگوییم این تشریح هم به خدا نسبت داده شده و هم به پیامبر (ص)، که این

^{۲۶} التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۲.

^{۲۷} تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

^{۲۸} تفسیر سوره براءت، ص ۵۴ و ۵۵.

^{۲۹} المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷: «و الآية تتضمن إنشاء الحكم والقضاء بالبراءة من هؤلاء المشركين و ليس بتشریح محض بدلیل تشریکه النبی (ص) في البراءة فإن دأب القرآن أن ينسب الحكم التشريعي المحض إلى الله سبحانه وحده، و قد قال تعالی: «و لا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا:» [الکھف: ۲۶] و لا ينسب إلى النبي (ص) إلا الحكم بالمعنى الذي في الولاية و السياسة و قطع الخصومة.»

خلاف ادب خداوند است. پس حکمی است که مشرعش خداوند است. در ضمن واسطه و مبلغ این حکم نیز معرفی می شود که پیامبر اسلام (ص) است.

اگر رسول در این آیه آمده است از این باب آمده نه این که نقشی در تشریح دارد، در آیات قرآن پیامبر اکرم (ص) نقشی در تشریح ندارد.

لذا می فرماید این آیه متضمن حکم شرعی است چون دأب قرآن این است که هیچ کس را در تشریح شریک خداوند قرار نمی دهد. حکم تشریحی محض را تنها به خداوند نسبت می دهد؛ لذا در آیه ۲۶ کهف فرمود هیچ شخصی در حکم خدا شریک نیست.

بنابراین در این آیه حکم برائت از معاهده را تشریح می شود و مشرع خداوند متعال است و مبلغ باید تنها پیامبر اکرم (ص) باشد و لذا تنها نام پیامبر اکرم (ص) آمده است.

همچنان که قرآن کریم "خلقت" و "رزق" را به پیامبر اسلام (ص) نسبت نداده است. آن ادب توحیدی قرآن این است. هر چند پیامبر ولایت تکوینی دارد. رزق می دهد. خلق می ند ولی قرآن این را بر زبان جاری نکرده است. قرآن این موارد را به غیر خداوند نسبت نداده است تا آن توحید محض به عنوان شعار قرآن حفظ شود.

مقام معظم رهبری فرمودند احکام این سوره با احکامی که از این سه طائفه در دیگر سوره ها آمده، فرق می کند؛ چون با توجه به تغییر موقعیت تاکتیک را عوض می کند. هدف واحد پیامبر از آغاز بعثت، غلبه و گسترش نهایی دین اسلام بوده است. تاکتیک ها فرق کرده است؛ یک بار تاکتیک صبر بوده، بعد تاکتیک هجرت شده، بعد شده جنگ، بعد شده صلح حدیبیه و بعد شده نقض این صلح و معاهده. حال که تاکتیک شد، دیگر نباید توهم نسخ کرد. مفسرانی که آیات سوره برائت را ناسخ آیات دیگر سور از جمله سوره انفال می دانستند، به اشتباه رفته اند. در آینده هم اگر شرائط شرائط معاهده و صلح بود، صلح می کنیم. اگر شرائط فسخ بود، فسخ می کنیم. این را به این عنوان ببینید نه به عنوان یک حکم تا بخواهید بگویید این ناسخ آیات دیگر است. ناسخ در جایی است که حکم شرعی بوده است. این جا تغییر موقعیت بوده و وظیفه هم فرق می کند. اگر همان موقعیت قبلی پیش بیاید، همان وظیفه قبلی خواهد بود.

حکم شرعی قابل تخلف نیست و دائمی است. اما اگر گفتید تاکتیک است، دوام ندارد. اگر منظور از تاکتیک آن است که احکامی که در این سوره آمده، منصوص العلة و تابع علت است. علت حکم بود، حکمش هم هست، علتش رفت، حکم می‌رود. اگر مراد این است، باز این همان حکم است، منتها از احکام منصوص العلة.

اگر این گونه گفته شود، حرف خوبی است، حکم شرعی است و منصوص العلة هست، اما اگر بخواهیم بگوییم تاکتیک است که تابع تشخیص خود مسلمانان در طول تاریخ است و حکم شرعی ندارد؛ با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.